

نیز نوشته‌ای است همراه قطن بن حارثه، برای ایشان^۱

ماخذ روایت نخست:

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۴ (ش ۶۶).

مقابلہ کنید: بصب ش ۴۰۸.

بنگرید: کایتانی: ۴۹/۹.

ماخذ روایت دوم

ابن عبد ربه ۱۳۴/۱-۳۵؛ عمخ ش ۷۷ (بمنقل از هشام بن کلبی)؛ الزرقانی ۱۷۲/۴-۷۳، عمر موصلی، ج ۸ ورق ۳۱/الف.

مقابلہ کنید: لسان «بسط»، «حمل»، «همل»؛ الاستیعاب ش ۲۳۰۵؛ الامتاع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۲۹؛ النہایة، ابن اثیر، «بسط»

روایت نخست:

این نوشته‌ای است از محمد پیامبر فرستاده خدا، برای بنی جناب و هم‌پیمانان و یاران ایشان، درباره گزاردن نماز و پرداخت زکات و پایبند بودن به ایمان و به کار بستن پیمان: ایشان باید در برابر هر پنج شتر که در بیابان می‌چرند، یک گوسفند تندرست بدهند. شتری که خواروبار ایشان را حمل می‌کند، زکات ندارد^۲. درباره زمین‌هایی که با آب روان یا باران سیراب گردند، شخصی امین، مقرری تعیین می‌کند و بیش از آن چیزی از ایشان نمی‌ستانند. سعد بن عباده، عبدالله بن انیس و دحیة بن خلیفه کلبی گواه گشتند.

روایت دوم:

این، نوشته‌ای است از سوی محمد، به تیره‌های بزرگ^۳ قبیله کلب و هم‌پیمانان ایشان و کسانی که همراه قطن بن حارثه علیمی، مجنوب اسلام گشته‌اند، که ایشان با استواری تمام بر پیمانی سخت نیرومند، نماز را در وقت خود به‌جای آرند و زکات را چنان که باید بپردازند. این پیمان، با حضور گواهانی از مسلمانان که سعد بن عباده و عبدالله بن انیس و دحیة بن خلیفه کلبی از جمله ایشانند، بسته شد.

اینان باید در برابر هر پنجاه شتر که با بچه خود در بیابان می‌چرند یک شتر ماده تندرست بدهند. شتری که خواربار ایشان را حمل می‌کند، زکات ندارد. درباره زکات گوسفندان فربه^۴، یک گوسفند که دندانهای پیشین آن روئیده باشد^۵، باردار یا شیرده^۶، بدهند. از فراورده زمینی که از آب چشمه‌ای که در جوی روان است آبیاری گردد، یک‌دهم بپردازند؛ و از فراورده زمینی که تنها از آب باران مشروب می‌گردد، با تعیین بهای آن به‌وسیله شخصی امین، نصف یک‌دهم (یک بیستم) زکات بدهند. افزون بر آنچه یاد شد، پرداخت دیگری برایشان معین نخواهد گشت. خدای تعالی و پیامبر

او، بر این پیمان گواه‌اند.
ثابت بن قیس بن شماس، آن را نوشت.

۱. زمخشری نیز، با اندک تفاوتی، همین متن را آورده است. بنگرید: (الفائق ۳/۲۶۱). م.
۲. متن «لاغیة»: از لغو، فاعله بهممنی مفعوله است یعنی مُلغاة: به کنار نهاده شده و دور افکنده، در اینجا یعنی شتری که از زکات بعذر است، بنگرید: (الفائق ۳/۲۷۷؛ لسان «لغو»). م.
۳. متن «ضامره» جمع ضمیره است و ضمیره، نام پدر یکی از تیره‌های قبیله کلب بوده است (لسان، ۴/۶۰۷). م.
۴. متن «الشوی الوری مُسِنَّة» الشوی الوری: شوی اسم جمع شاة به معنی گوسفند است و وری یعنی فربه (لسان ۴/۴۴۸). م.
۵. مُسِنَّة در اینجا به معنی پیر و سالخورده نیست، بلکه به همان معناست که در ترجمه متن آمده است؛ بنگرید: لسان «سن» و پ ۱۸۸ در همین مجموعه. م.
۶. حائل: گاو یا گوسفندی که پستانش پر از شیر باشد. م.

۱۹۳

برای بنی معاویه از قبیله طی

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۳ (ش ۱/۲۳): ذیلی ش ۱۸.
مقابله کنید: البیایة، ابن کثیر ۵/۳۴۴.
بنگرید: کایتانی ۱/۳۵؛ اشهرنگر ۳/۳۹۱.

[به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته‌ای است از محمد پیامبر] برای بنی معاویه بن جرول طایی:

هرکس از ایشان به اسلام بگردد، نماز گزارد و زکات دهد و از خدا و پیامبرش فرمان برد و يك پنجم از دست‌آورده‌های جنگی را که سهم خداست و نیز سهم پیامبر خدا را بپردازد و از مشرکان دوری گزیند و بر اسلام خویش گواهی دهد، بی‌گمان در پناه خدا و پیامبر وی خواهد بود. سرزمینها و آبهای که ایشان هنگام گرویدن به اسلام در دست داشته‌اند، از آن خود ایشان است. علاوه بر سرزمین خود آنان، به اندازه مسافتی که گوسفندان از بامدادان تا شامگاهان در سرزمینهای دیگر راه بروند، نیز به آنان تعلق خواهد داشت. سرزمینهایی که با در دست داشتن آنها به اسلام درآمده‌اند، (همچنان) در تصرف ایشان خواهد ماند.

این (فرمان) را زبیر [بن عوام] نوشت.

۱. به واژه‌نامه بنگرید «ضو». م.

۱۹۴

برای عامر بن اَسود از قبیله طى

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۳ (ش ۲/۲۳)؛ ذیئلی ش ۱۹؛ اَسدالغابة ۷۷/۳؛ در ترجمه عامر بن اَسود، وی به ابوموسی ارجاع داده است؛ عمخ ش ۶۳. بنگرید: کایتانی ۱۰: ۱/۳۶؛ اشپرنگر ۳۹۱/۳.

[به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از سوی محمد فرستاده خدا] برای عامر بن اَسود بن عامر بن جَوین طایی: او و خاندان او — تا آنگاه که نماز گزارند و زکات دهند و از مشرکان کناره گیرند — سرزمینها و آبهای را که هنگام گرویدن به اسلام در دست داشته‌اند، مالک خواهند بود. این (فرمان) را مُغیره نوشت.

۱۹۵

برای بنی جَوین از قبیله طى

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۳ (ش ۳/۲۳)؛ ذیئلی ش ۲۰. بنگرید: کایتانی ۱۰: ۳۷، اشپرنگر ۳۹۱/۳.

[به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر، فرستاده خدا (صلی الله علیه وسلم)] به بنی جَوین از قبیله طى: هر کس از ایشان که خدای را باور کند، نماز بگزارد و زکات دهد و از مشرکان دوری گزیند و از خدا و پیامبرش فرمان برد؛ و از دست‌آورده‌های جنگی، سهم خدا و پیامبر را بپردازد و بر اسلام خویش گواهی دهد، بی‌گمان، در پناه خدا و محمد بن عبدالله خواهد بود. زمین و آبهایشان و آنچه که با داشتن آن به اسلام گرویده‌اند و مسافتی از زمینهای دیگر که گوسفندان از بامداد تا شامگاهان بیمایند، از آن ایشان خواهد بود. این (پیمان‌نامه) را المُغیره نوشت.

۱۹۶

برای بنی مَعْن از قبیله طى

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۳ (ش ۴/۳۳)؛ ذیلی ش ۲۱.
بنگرید: کایتانی ۳۸:۱۰؛ اشهرنگر ۳۹۱/۳.

[به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته‌ای است از سوی محمد پیامبر(ص)] برای بنی مَعْن از قبیله طى؛ ایشان تا آنگاه که نماز بگزارند و زکات دهند و از خدا و پیامبرش فرمان برند و از مشرکان دوری گزینند و بر اسلام خویش گواهی دهند و امنیت راه را نگاه دارند، بی شک سرزمینها و آبهای را که هنگام پذیرفتن اسلام در اختیار داشته‌اند، و نیز مسافتی از زمین را که گوسفندان از بامداد تا شامگاه به پیمایند، دارا خواهند بود.
این (پیمان‌نامه) را علاوه نوشت و (خود نیز بر آن)، گواه گشت.

۱۹۷

برای حبیب بن عمرو از بنی أجا

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۰ (ش ۵۰)؛ عمخ ش ۴۲۴.
بنگرید: کایتانی ۴۲:۱۰؛ اشهرنگر ۳۹۱/۳ (تعلیقه نخست).

این، نوشته‌ای است از سوی محمد، فرستاده خدا برای حبیب بن عمرو از قبیله بنی أجا و کسانی از خاندان وی که به اسلام گرویده و نماز را به‌ها داشته و زکات داده‌اند، دارایی و آب حبیب و جایی که در آنجا زندگی می‌کند و جایی که به آنجا کوچ می‌کند، از آن خود اوست.
خدا و پیامبر او، نسبت به (محتوای) این نوشته، متعهداند.

۱. أجا: نام سرزمین قبیله طى بوده است (تقویم البلدان، آیتی، ص ۹۵). م.

۱۹۸

برای جابر بن ظالم بن حارثه طائی

اسدالغابه ۲۵۵/۱؛ الاصابه ش ۱۰۱۸؛ الاستیعاب ش ۳۰۲ (به نقل از طبری).

پیامبر خدا(ص) فرمانی برای وی نوشت که آن فرمان، در دست ایشان (خاندان او) است. متن فرمان، به دست نیامده است.

۱۹۹

برای ولید بن جابر بن ظالم بختری

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۰ (ش ۵۱)؛ اسدالغابه، ۸۹/۵؛ الاستیعاب ش ۲۶۹۵. بنگرید: اشهرنگر ۳۹۱/۳ (تعلیقه نخست).

پیامبر(ص) برای وی فرمانی نوشت که آن نوشته در الجبلین، در دست خاندان اوست. متن فرمان، به دست نیامده است.

۲۰۰

برای ربیع بن عامر بن حصن طائی

عمخ ص ۱۹ به نقل از طبری و ابی عمرو، تاج القروس، «ربیع»؛ بصب ش ۸۰۲ (به نقل از طبری) ربیع بن عامر بن حصن بن خرشه بن حبه طائی، صحابی است؛ وی نیز نزد پیامبر آمد و پیامبر(ص) نوشته‌ای به او داد.

متن نوشته، به دست نیامده است.

(عمخ به اشتباه، این نامه را با نام انیس آورده است).

۲۰۱

برای زیدالخیل، پسر مهلهل طائی

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۱۶۰ (ش ۱۰۳): ابن هشام ص ۹۴۷؛ طبری ص ۱۷۴۷-۱۷۴۸؛ الإصابة
ش ۲۹۲۶؛ صحیح بخاری ۲۵/۱۱ (حدیث بیست و سوم)، الاستیعاب ش ۸۱۲.
بنگرید: کایتانی ۱۰:۳۵، ۳۹؛ اشپرنگر ۳/۳۸۷، ۹۴۶-۹۴۷.

زیدالخیل نزد پیامبر خدا (ص) آمد و پیامبر، او را زیدالخیل نامید و قید^۱ را با زمینهایی به وی اقطاع داد و در این باره، فرمانی برای وی نوشت...^۲ چون زید به الفرده^۳ رسید، در آنجا درگذشت. زن وی بر نوشته‌هایی که پیامبر (ص) برای او نوشته بود، دست گشود و همه آنها را به آتش کشید. نیز نوشته‌اند که وی در اثر اندوه از دست دادن شوهر خویش، جهاز شتر را سوزانید و در نتیجه، هر آنچه در آن بود، به آتش سوخت. اما واقیدی در کتاب رده خود درباره وی گفته است: او در لشکر ابوبکر صدیق، با از دین برگشتگان پیکار می‌کرد. متن نوشته، به دست نیامده است.

۱. قید: منزل و جایگاهی است در راه مکه. شهر کوچک و آبادی است در نیمه راه کوفه به مکه (یاقوت ۳/۹۲۷). م.
۲. زید از نزد پیامبر، به سوی مردم خویش بیرون رفت (ابن هشام ۴/۲۲۴). م.
۳. الفرده: نام ابی از ابهای نجد است (یاقوت، همان مأخذ). م.

۳، ۲، ۱/۲۰۱

برای قبیصه، مالک و قعین از قبیله طی

سهیلی ۲/۳۴۲.

چند تن از طائیان به نمایندگی از سوی مردم خویش، به آهنگ دیدار پیامبر در مدینه، بیرون رفتند که زیدالخیل (بنگرید: شماره ۲۰۱)، وزربن سروس^۱ (یا سنوس؟) نیهانی، قبیصه بن اسود بن عامر بن جوین جرمی (وی مسیحی بود)، (درباره برادر وی بنگرید: فرمان ۱۹۴ پیشین)، مالک بن عبدالله بن خیبری و قعین بن خلیف ظریف، از آن جمله بودند... و پیامبر (ص) برای همه آنان بهجز

وزربن سنوس... که به شام رفت و به آیین مسیح گروید، فرمان حکمرانی بر قبیله‌هایشان نوشت. متن این فرمانها، به‌دست نیامده است.

۱. چنین به‌نظر می‌رسد که سنوس همان سنوس چند سطر پایین‌تر است که در ماخذ این فرمان، «د» به «ر» بدل گشته است. — م.

۲۰۲ به بنی‌اسد

ابن‌سعد، ج ۲/۱ ص ۲۳ (ش ۲۴).
مقابله کنید: *أسدالغابۃ* ۲۸۵/۴ («قضاعی بن عمرو از بنی‌غنره که بر ایشان کارگزار بود»).
بنگرید: کایتانی ۴۰:۱۰؛ اشپرنگر ۴۰۰/۳.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر به بنی‌اسد:

درود بر شما؛ من همراه شما آفریدگاری را می‌ستایم که جز او خدایی نیست، پس از عنوان: به آبهای قبیله طی و سرزمین ایشان، نزدیک نشوید. زیرا که آبهای آنان بر شما حلال نیست؛ و به‌جز کسانی که طائیان خود، آنان را به سرزمینشان راه دهند، پای هیچ‌کس دیگر، نباید به سرزمین ایشان برسد. ذمه (و تعهد) محمد از کسی که نافرمانی وی کند، ببری است. قضاعی بن عمرو باید به سرپرستی مردم خویش برخیزد.
این (فرمان) را خالد بن سعید نوشت.

۱. قضاعی بن عمرو از قبیله بنی‌غنره بود و برایشان سرپرستی داشت؛ بنگرید: طبری، ۱۷۹۸. — م.

۲۰۳

برای خَضْرَمِي بن عامر أُسْدِي

أُسْدَالغَابَةِ ۲۹/۲؛ خَزَائِنَةُ الْأَثْبَابِ، بَغْدَادِي ۵۶/۲.

نمایندگان بنی‌اسد بن خُزَیمَه که خَضْرَمِي بن عامر، خِرَار بن الْأَزُور، سلمه، قَتَادَه و أَبُو كَعْبٍ نیز در میان ایشان بودند، نزد پیامبر آمدند و پیامبر (ص) فرمانی برای ایشان نوشت. متن نوشته، در دست نیست.

۲۰۴

برای حُصَيْن بن نُضَلَةَ أُسْدِي

ذَيْبَلِي ش ۳؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۳۸)؛ عمخ ش ۴۳؛ أُسْدَالغَابَةِ ۲۷/۲؛ الْإِصَابَةُ ش ۱۷۴۵ (از ابن الكلبي روایت کرده‌اند که: وی پیش از اسلام در گذشت)؛ كُنُزُ الْعُقَالِ ج ۵ ش ۵۶۸۶؛ جَمْعُ الْجَوَامِعِ، سِوْطِي در مُسْنَدِ عَمْرُو بْنِ خَزْمٍ، به نقل از ابونعیم؛ الْأَمَاكِنُ، حَازِمِي (خطی) ش ۱۴۶.

مقابله کنید: لسان «ترمذی»؛ النهایه، ابن اثیر «ترمذی»، «حق»؛ البدایه، ابن کثیر ۳۵۵/۵.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از محمد فرستاده خدا، برای حُصَيْن بن نُضَلَةَ أُسْدِي.

«همانا ترمذ و کتیفه^۱ از آن اوست و درباره این سرزمینها، هیچ کس را بر وی حقی نیست.

این (فرمان) را مُغیره نوشت.

۱. این منظور می‌نویسد: ترمذ به فتح تاء و ضم میم، جایی است در دیار بنی‌اسد؛ و کتشفه به فتح کاف و سکون شین است (لسان «ترمذی»). - م.

نامه مسیلمه کذاب به پیامبر (ص)

٢٠٥-٢٠٥/الف

کتاب مسیلمه الكذاب إلى النبي صلى الله عليه وسلم

کتب النبي عليه السلام إلى مسیلمة يدعوهُ إلى الإسلام...
وبعث به مع عمرو بن أمية الضمري فيما رواه ابن الكلبي وابن سعد.
- ولم يُروى الكتاب -

فأجاب مسیلمة:

من مسیلمة رسول الله، إلى محمد رسول الله.

سلام عليك. أما بعد: فإني قد أشركت في الأمر معك، وإن لنا نصف الأرض، ولقريش نصف الأرض، ولكن قریشاً قومٌ يعتنون.

پاسخ پیامبر (ص) به مسیلمه کذاب

٢٠٦

جوابه صلى الله عليه وسلم إلى مسیلمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
من محمد رسول الله، إلى مسیلمة الكذاب.
السلام على من اتبع الهدى. أما بعد: فإن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده، والفاque للمؤمنين.
وكتبه أبو بن كعب.

۲۰۵-۲۰۵/الف

نامهٔ مُسیلمهٔ کذاب به پیامبر(ص)

ابن هشام ص ۹۶۵؛ بلاذری ص ۸۸؛ طبری ص ۱۷۴۹؛ ابن طولون ش ۳، ۱/۱۴؛ إمتاع الأسماع، مقریزی ۵۰۸/۱؛ قلّش ۴۶۸/۷؛ عمخ ش ۹۳؛ عُمر موصیلی، ورق ۳۴/الف؛ الوفاء، ابن الجوزی ص ۷۶۳، الخلی (ج جدید) ۲۵۳/۳؛ المطالبُ المالیة، ابن حجر، ش ۲۰۵۱ (در آن آمده است: از مُسیلمه پسر حبیب به پیامبر خدا).

مقابله کنید: بخاری ۲۵/۶۱؛ ۷۱-۷۰/۶۳؛ مسلم ۴۲-۲۱؛ ابو داود ۱۶۵/۱۵؛ ابن خنبل ۴۸۸-۴۸۷/۳؛ مفتاح کُوز، السنّة، ونسنگ، واژه «مسیلمه»؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۵-۳۶ (ش ۳۳)؛ جمهرة الأنساب، ابن الکلبی (خطی لوندرا) ورق ۴۵/ب - ۴۶/الف).
بنگرید: کایتانی ۶۹:۱۰؛ اشپرنگر ۳۰۶/۳ (تعلیقه نخست).

پیامبر خدا(ع) به مسیلمه نامه نوشت و او را به اسلام فراخواند... و بر پایه روایت ابن کلبی و ابن سعد، آن را همراه عمرو بن أمیه ضمّری فرستاد.
متن نامه در دست نیست.

مُسیلمه پاسخ داد:

از مُسیلمه فرستادهٔ خدا، به محمد فرستادهٔ خدا!

درود بر تو. پس از عنوان: بی گمان در امر پیامبری، مرا با تو شریک ساخته‌اند. نیمی از زمین، از آن ما و نیمی از آن قریش است. ولی قریش، مردمی تجاوزگرند.

۱. مُسیلمهٔ کذاب (دروغگو): ابونمامه مُسیلمه بن حبیب از قبیلهٔ حنیفة بن لُحیّم بود. وی در پامه از مادر بزاد و در همانجا در روستایی که امروز آن را الجبلیه می‌نامند، پرورش یافت و بزرگ شد. در زمان جاهلیت، او را رحمان الیمامه می‌خواندند. پس از ظهور اسلام، مُسیلمه که پیری سالخورده بود، دعوی پیامبری کرد و بمنظور مقابله با قرآن، سخنان مُسجّع بسیاری بر زبان آورد. او پس از درگذشت پیامبر(ص) در سال یازدهم هجری، در صنعا به دست خالبن ولید کشته شد. (المعارف، ۹۷، ۱۷۰، ۲۶۷ و ۴۰۵؛ الأعلام ۱۲۵/۸). - م.

۲. در فتوح البلدان بلاذری آمده است: اما بعد: بی گمان نیمی از زمین از آن ما و نیمی از آن قریش است؛ ولی قریش به راه داد نمی‌روند؛ درود بر تو، و این نامه را جارود نوشت.

«این نامه را دو مرد پیک، نزد پیامبر(ص) آوردند... هنگامی که پیامبر خدا نامه را خواند، به آنان گفت: شما دو تن، دربارهٔ وی چه می‌گویید؟ گفتند: ما همان را می‌گوییم که او گفته است. پیامبر گفت: اگر نه این بود که فرستادگان و سفیران را نمی‌کشند، شما را می‌کشتم» (ابن هشام ۲۴۷/۴). - م.

۲۰۶

پاسخ پیامبر(ص) به مُسیلمه

ابن هشام ص ۹۶۵؛ بلاذری ص ۸۸، طبری ص ۱۷۴۹؛ ابن طولون ش ۲/۱۴؛ قلقش ۳۸۱/۶؛
 عمخ ش ۹۳؛ إمتاع الأسماع، مقریزی ۵۰۸/۱-۹.
 مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۵-۲۶ (ش ۳۳) و آن را با سائب بن العوام فرستاد.
 معجم الصحابه (خطی) ورق ۱۸۲/الف.
 نیز بنگرید: کایتانی و اشهرنگر در مآخذ نامه پیشین.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
 از محمد پیامبر خدا، به مُسیلمه دروغگو:
 درود بر کسی که پیرو راستی گشت. پس از عنوان:
 به راستی که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگان خویش که بخواهد، می‌دهد؛ و
 سرانجام نیک، از آن پرهیزگاران است.
 این (نامه) را اَبی نوشت.

۲۰۷

برای سَلَمَة بن مالک از بنی سَلیم

بس ج ۲/۱ ص ۳۴ (ش ۶۵)؛ عمخ ش ۵۵؛ بت ۳۲۹/۲ در ترجمه سلمة بن مالک.
 مقابله کنید: السّمهودی، وفاء الوفاء (چ جدید) ص ۱۲۲۴ (وی تأکید کرده است که نام آنجا
 ذات الحماط از دره‌های العقیق بوده است).
 بنگرید: کایتانی ۲۹:۸.

برای سَلَمَة بن مالک سَلَمی:
 این آن چیزی است که رسول خدا(ص) به سَلَمَة بن مالک سَلَمی داده است: سرزمینهای میان
 ذات الحناظلی (ذات الحناظل؟) تا ذات الأساودرا به وی داده است. نسبت به آنها، هیچ کس را بر وی
 حقی نیست.
 علی بن ابی طالب و حاطب بن ابی بلتعنه، گواه گشتند.

۲۰۸

نیز برای وی (سَلْمَةُ بِنِ مَالِك)

این سعد، ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۱/۳۴)
بنگرید: کایتانی ۲۶:۸؛ اشهرنگر، ج ۲۸۸/۳ (تعلیقه نخست).

برای سَلْمَةُ بِنِ مَالِك بِنِ ابی عامِر سَلْمَى از بنی حارثه:
همانا پیامبر (ص) مدفوعاً را به سَلْمَةُ داده است و هیچ کس را در آن، نسبت به وی حَقّی نیست.
هر کس بر وی دعوی حَقّی کند، حَقّی نخواهد داشت و حَقّ سَلْمَةُ بر آن استوار است.

۲۰۹

برای وَقَاص و عبد الله از بنی سلیم

ذیلی ش ۳۴.
مقابله کنید: الإصَابَةُ ش ۹۲۶۲؛ أَسَدُ الْغَابَةِ ۲۴۳/۳-۲۴۴.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
این، آن چیزی است که محمد پیامبر فرستاده خدا (ص) به وَقَاص و عبد الله، فرزندان قُمَامَه از سلیم
و سپس از بنی حارثه داده است:
اگر آن دو در سخنی که گفته‌اند راستگو باشند، پیامبر خدا الْمُحْتَب را که میان الْهَدَنَّا الْوَابِدَه قرار
دارد، به ایشان داده است.

برای عباس بن مرداس سلمی

ذیلی ش ۱۴؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۲/۳۴)؛ البدایة، ابن کثیر ۳۵۳/۵.
بنگرید: اشپرنگر ۲۸۸/۳ (تعلیقہ نخست) کایتانی ۲۷:۸.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، آن چیزی است که محمد پیامبر، به عباس بن مرداس سلمی داده است:
وی مذمور را به او داده است. هر کس درباره آن، دعوی حقی بر او کند، حقی نخواهد داشت و
حق عباس، بر آن استوار است.
این فرمان را علاء بن عقبه نوشت و خود نیز بر آن گواه گشت.

۱. عباس بن مرداس از شاعرانی است که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده است. مادرش خنساء شاعر نامدار عرب بود. وی در آغاز، بت می پرستید و سپس بت خانوادگی را به آتش کشید و اندکی پیش از فتح مکه، به اسلام گروید. بسیاری از قصیده‌های وی که در آنها از اسلام و مسلمانان دفاع کرده در سیره ابن اسحاق آمده است (السیره النبویه ۶۹/۴، ۷۱، ۷۵، ۸۳، ۹۳، ۱۰۲-۱۰۵...؛ الشعر والشعراء، ابن قتیبه، ص ۲۱۸ و ۶۳۲-۶۳۳؛ الأعلام ۲۹/۴). م.

(۲۱۰/الف)

برای عباس سلمی (ولی نه پسر مرداس)

یا برای رزین بن انس سلمی

ماخذ روایت نخست: بس ج ۱/۷ ص ۵۴؛ مُعْجَمُ الصَّحَابَةِ، ابن قانع (خطی) ورق ۱۳۱/الف.
ماخذ روایت دوم: کتاب المصاحف، ابن ابی داود سجستانی ص ۱۰۴-۱۰۵؛ الْمُعْجَمُ الْكَبِيرُ،
طبرانی (خطی فاتح استانبول) ورق ۱/۲۳؛ الْمُطَالِبُ الْعَالِيَّة، ابن حجر، ش ۱۹۹۹ (به نقل از
طبرانی و ابویعلی و طبری) بمب ش ۷۹۶؛ بث ۲۸۱/۱ (ترجمه حال جزء بن انس)، ۱۷۴/۲-۱۷۵
(ترجمه حال رزین بن انس) وی گفته است که هر سه تن، این موضوع را در کتابهای خود
آورده‌اند.

مقابله کنید: مُعْجَمُ ابْنِ قَانَعٍ (خطی) ورق ۴۲/الف؛ الْجَرْحُ وَالتَّمْدِيلُ، ابوحاتم رازی ج ۲/۴ ش ۲۳۰۱.

روایت نخست:

بس. از ابوالأزهر روایت شده است که او گفت: نائل بن مطرف بن عباس سلمی یکی از بنی رغل

— که تیره‌ای است از بنی‌سُلیم — از زبان پدر خود از جَدش عباس روایت کرد که او نزد پیامبر خدا (ص) رفته از وی درخواست کرد تا چاه آبی را که در الذئینه قرار داشت، به وی دهد. پیامبر بدینسان آن را به وی اقطاع داد که: از آب آن چاه، تنها آن مقدار که مازاد بر نیاز رهگذران^۲ باشد، به‌وی تعلق خواهد داشت.

ابوالأزهر گفت: این نائل در الذئینه^۳ زندگی می‌کرد و فرمانروای مردم آنجا بود. وی کیسه یا ظرف کوچکی را که کناره پوست قرمز رنگی در آن بود، و فرمان اقطاع پیامبر بر آن نوشته شده بود، به من نشان داد.

متن کامل این فرمان، در دست نیست.

ابن قانع: عباس بن مرداس، نزد پیامبر (ص) رفت و چاه آبی را در الرقیبه (؟ الذئینه) از وی به اقطاع خواست. پیامبر، آن را با این شرط به وی اقطاع کرد که: آنچه زاید بر نیاز رهگذران باشد، از آن وی گردد.

روایت دوم:

نائل بن مطرف بن رزین بن انس سلمی بر ما روایت کرد و گفت: نیای من (رزین) مرا روایت کرد و گفت: هنگامی که اسلام پدید آمد، نزد پیامبر (ص) آمدم و گفتم: ای فرستاده خدا! ما در الذئینه چاهی داریم. گفت^۴: پس وی فرمانی برای من نوشت: به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا: اما بعد، چنانچه وی راست گوید، آن چاه از آن ایشان خواهد بود. نیز اگر درست گفته باشد، خانه ایشان، به خود آنان تعلق خواهد داشت.

نائل افزود: از هر یک از داوران مدینه که پیرامون این نوشته داوری خواستم، به سود ما داوری کرد. راوی گفت: شکل نوشته «کان» در این نامه، «کون» بود.

۱. بنگرید: جمهرة أنساب العرب ص ۲۶۲ و ۴۶۸. م.

۲. متن «ابن السبیل»: مسافر بسیار سفر را گویند و چون بیشتر وقتها در راه است، او را فرزند راه نامیده‌اند. در حدیث آمده است: «... ابن السبیل أولُ شاربٍ منها [من البئر]...» یعنی رهگذری که از کنار چاه آب، یا آب، می‌گذرد، برای استفاده از آن، بر کسانی که در کنار آن سکنی گزیده‌اند، مقدم است (النهاية فی غریب الحدیث ۲/۳۳۸). برای آشنایی با مفهوم فقهی «ابن السبیل» بنگرید: تبیان طوسی ۲/۹۶، ۵۶۳/۹؛ مجمع‌البیان ۱/۲۶۱؛ التوضیحة البهیة (شرح لمعه) ۱۰۹/۱. م.

۳. الذئینه و الذئینه: جایگاهی متعلق به بنی‌سُلیم بوده است (الجبال و الأمکنه ص ۸۷؛ یاقوت ۲/۵۵۰). م.

۴. یعنی نیای من، رزین افزود و گفت: ... م.

۲۱۱

برای هُوْدَةُ بن نُبَيْشَةَ سَلْمَى

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۳/۳۴): تاجُ القروس «نبش».
بنگرید: اشپرنگر ۲۸۸۳ (تعلیقہ نخست): کایتانی ۲۸:۸.

برای هُوْدَةُ بن نُبَيْشَةَ از بنی عُصَيَّة — که تیره‌ای است از سَلْمَى —
بهراستی که پیامبر(ص) همه زمین را که در جَفْر قرار دارد، به او داده است.

۱. بنگرید: جمهره، ص ۲۶۱. — م.

۲۱۲

برای أَجَبَ سَلْمَى

الأماكن، الحازمی (خطی) ش ۷۴.
مقابلہ کنید: ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۴/۳۴).

روایت ابن سعد:

برای أَجَبَ سَلْمَى یکی از مردان بنی سَلْمَى:
همانا پیامبر(ص) فالس را به او داده است.
این (فرمان) را الأرقم^۱ نوشت.

روایت الحازمی از عمرو بن حَزْم:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این إعطاء پیامبر خدا به بنی الأَجَب است: وی فالس را به ایشان داد.

این فرمان را الأرقم نوشت.

۱. الأرقم از صحابه پیشین پیامبر بود. در بئر بیکار کرد. پیش از گسترش اسلام در مکه، پیامبر و مسلمانان، جلسات سری خود را در خانه وی برگزار می‌کردند. عثمان بن أرقم، پسر اوست (جمهره ص ۱۴۳). — م.

۲۱۳

برای راشد سلمی

دیب ش ۶؛ بس ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۵/۳۳)؛ البداية، ابن کثیر ۳۴۳/۵؛ کتاب المناسک واماکن
طُرُق الْحَجِّ وَمَعَالِمِ الْبَحْرِ، ابی اسحاق الحرّبی، ج الریاض ۱۳۸۹ هـ، ص ۳۵۰-۳۵۱
(بمنقل از الزبیر بن بکّار).

مقابلہ کنید: بس ج ۲/۱ ص ۴۹-۵۰ (ش ۹۴)؛ بح ش ۲۵۰۵-۲۵۰۶؛ وفاء الوفاء، سمهودی
(ج جدید) ص ۱۲۲۵، وی گفته است: راشد بن عبیرتہ نزد پیامبر(ص) رفت....

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته‌ای است که محمد فرستاده خدا(ص) به راشد بن عبیرت سلمی داده است:
پیامبر(ص) دو تیر پرتاب و یک سنگ پرتاب^۱ از رُهاط^۲ را به او داد. هر کس دعوی حقی بر وی
کند، حقی نخواهد داشت؛ و تنها حق راشد بر آن استوار است.
این (فرمان) را خالد بن سعید نوشت.

۱. گویا منظور، مسافت دو تیر پرتاب (طول زمین) و یک سنگ پرتاب (عرض زمین) بوده است. — م.
۲. رُهاط: به ضم «ر» جایگاه یا روستایی است در سرزمین حجاز، نزدیک مکه، بر سر راه مدینه (الجبال و الامکنه ص ۱۰۳؛
یاقوت ۸۷۸/۲). — م.

۲۱۴

برای حرام بن عوف سلمی

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۶/۳۴).
بنگرید: اشپرنگر ۲۸۸/۳.

برای حرام بن عوف از بنی سلیم:

پیامبر(ص) اِذام و آنچه از شواق را که در اختیار حرام بود، به وی داد. هیچ کس نباید برایشان ستم
کند؛ آنان نیز نباید به کسی ستم کنند.
این (فرمان) را خالد بن سعید نوشت.

برای عُبَیة بن فرقد سَلَمی

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۶ (ش ۶۴).
بنگرید: کایتانی ۶۴:۱۰؛ اشیرنگر ۳۸۸/۳.

این، نوشته آن چیزی است که پیامبر(ص) به عُبَیة بن فرقد داده است:
پیامبر(ص) در مکه در کنار مروه، جایی (زمینی) برای ساختن خانه به او داد. هیچ کس را در آن زمین، بر وی حقی نیست. هر کس دعوی حقی بر او کند، حقی نخواهد داشت؛ و تنها حق عُبَیة بر آن زمین استوار است.
این(فرمان) را معاویه نوشت.

۱. عُبَیة بن فرقد (یربوع) بن حَیب... پسر الحارث بود. بنی الحارث تیره‌ای از بنی سلیم بودند که به‌عزت کشتار پُرمعونه، مورد نفرین پیامبر قرار گرفته بودند (جمهره، ص ۲۶۳). م.

الف/۲۱۵

إقطاع زمین خانه‌ای از سوی پیامبر به ازرق غسانی

تاریخ مکه، ازرقی ص ۴۶۰.

خاندان ازرق بن عمرو، در مروه مکه خانه‌ای دارند. ایشان می‌گویند که پیامبر(ص) در سال فتح مکه، در آن خانه بر ازرق بن عمرو وارد شده بود. ازرق برای درخواستی نزد پیامبر آمده بود و پیامبر(ص) درخواست وی را پذیرفته و نوشته‌ای به او داده بود که او و فرزندانش می‌توانند از هر یک از قبیله‌های قریش که بخواهند، همسر برگزینند. این نامه، بر روی پوستی سرخ‌گون نوشته شده و نزد آنان بود تا آنکه در سال هشتاد هجری که سیل الجحاف^۱ به درون کعبه راه یافت، خانه ایشان را نیز فراگرفت و آنچه داشتند، با خود برد و آن نوشته نیز در سیلاب ناپدید گشت.

داستان آن، چنین است که ازرق به پیامبر گفت: ای فرستاده خدا! پدر و مادرم برخی تو باد، من مردی هستم که از شام آمده و در مکه مسکن گزیده‌ام و در اینجا خویشاوندانی ندارم و تبار و

خاندانم در شام‌اند. پس پیامبر خدا، آن نامه را برای وی نوشت.
متن نامه، در دست نیست.

۱. بنگرید: واژه‌نامه «جحف». م.

۲۱۶

برای قبیلهٔ عقیل بن کعب

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۴۵ (ش ۸۷)؛ عمخ ش ۴۹.
مقابله کنید: معجم البلدان، یاقوت، کلمهٔ «عقیق».
بنگرید: اشپرنگر ۵۱۳/۳.

عقیل بن کعب... قبیلهٔ عقیل به اسلام گرویدند و از سوی کسان خویش، با پیامبر بیعت کردند؛
و پیامبر(ص) العقیق^۱ — یعنی عقیق بنی عقیل را که دارای چشمه‌سارها و درختان خرما بود — به
ایشان داد و در این باره، برای آنان بر پوستی سرخ‌رنگ، فرمانی نوشت:
به‌نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر
این، نوشتهٔ آن چیزی است که محمد فرستادهٔ خدا به ربیع و مطرف و انس داده است. تا آنگاه
که نماز بگذارند و زکات دهند، سخن بشنوند و فرمان برند، عقیق از آن ایشان خواهد بود.
پیامبر(ص) حق هیچ مسلمانی را به آنان نداده است.
این نامه در دست مطرف بود.

۱. عقیق یمامه، ملک بنی عقیل و دارای روستاها و درختان خرما بسیار است و به آن، عقیق ثمره نیز می‌گویند... یکی از
منبرها و جایگاههای گردهمایی مسلمانان در یمامه، عقیق بنی عقیل است (یاقوت ۷۰۰/۳-۷۰۱). م.

۲۱۷

برای بنی البکاء^۱

(زبینه بن عامر بن ربیعہ، از مُضَر هستند و جایگاهشان میان مکه و بصره، در فاصله دو روز راه، از مکه است).

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۴۷ (ش ۹۰)؛ *أسدالغابه* ۱۷۴/۴-۱۷۵؛ عمخ ش ۸۰.
مقابلہ کنید: بعب ۱۱۰۳۴ (در کلمه معاویہ).

بنگرید: اشهرنگر ۴۰۵/۳-۴۰۶.

[این، نوشته‌ای است] از سوی محمد پیامبر برای الفَجِيع^۲ و پیروان او؛ کسی که به اسلام بگردد، نماز گزارد و زکات دهد، از خدا و فرستاده او فرمان برد، از دست‌آورده‌های جنگی، يك پنجم سهم خدا را بدهد و به یاری پیامبر و یاران وی برخیزد، بر اسلام خویش گواهی دهد و از مشرکان دوری گزیند، وی بی‌گمان در پناه خدا و محمد خواهد بود.

۱. بنی البکاء: از فرزندان ربیع بن بکاء بن عامر بن ربیعہ، از بنی عامر هستند (الاشقاق ص ۲۹۵؛ جمهره، ص ۱۵۱، ۲۸۰ و ۲۸۱). م.

۲. فَجِيع پسر عبدالله بن خنّج بن بکاء است. وی همراه پیامبر بود و پیامبر (ص) فرمانی برای او نوشت که هم‌اکنون نیز این فرمان در دست فرزندان او است (جمهره، ص ۲۸۰-۸۱). م.

الف/۲۱۷

برای عبدالرحمن أضمّ بکائی

ابن سعد ۲/۱ ص ۴۷، ش ۹۰.

بنی البکاء از قبیله عامر بن صعصعه، در سال نهم نزد پیامبر آمدند... و پیامبر خدا (ص) عبدعمر و الأضمّ را «عبدالرحمن» نامید و آب «ذی القصة»^۱ را که هنگام گرویدن به اسلام از آن وی بود، نیز به او داد. عبدالرحمن از اصحاب صُفّه مسجد پیامبر بود.
متن نامه، در دست نیست.

۱. ذوالقصة: جایی است در فاصله ۲۴ میلی مدینه بر سر راه رینه؛ و پیامبر خدا (ص) محمد بن سَلَمه را از همین محل، به سوی بنی ثعلبه بن سعد فرستاد (معجم البلدان، یاقوت ۱۲۵/۴-۱۲۶). م.

۲۱۸

برای ماعِز بن مالک بگائی^۱

ابن سعد ۱/۷ ص ۳۱؛ عمخ ش ۸۸.
نیز بنگرید: پ ۱۷۰ پیشین که میان این دو کس، اشتباهی پدید آمده است.

ماعِز نزد پیامبر خدا(ص) آمد و پیامبر فرمانی برای وی نوشت:
بهراستی که ماعِز بگائی واپسین کس از خاندان خویش می‌باشد که به اسلام گرویده است؛ و
هیچ کس جز خود وی، بر او ستم نخواهد کرد.

۱. ماعِز پسر مُجالد بگائی است که با پیامبر خدا نیز مصاحبتی داشته است (جمهره، ص ۲۸۰). — م.

۲۱۹

برای معاویة بن ثور بگائی^۱

عمخ ش ۳۵.

متن نامه، به‌دست نیامده است.

۱. معاویة بن ثور بگائی و پسرش بشر، به نمایندگی از سوی بستگان خویش، نزد پیامبر(ص) آمدند. محمد بن بشر، بیت زیر را
دربارۀ همین دیدار سروده است:
«وَأَبِي الَّذِي مَسَخَ النَّبِيُّ بِرَأْسِهِ وَتَعَالَى بِالْخَيْرِ وَالْبَرَكَاتِ»
پدر من کسی است که پیامبر خدا دست مهر بر سر او کشید، و با آرزوی به‌روزی و فوزونیا برای وی، در حق او دعا کرد
(جمهره ص ۲۸۰). — م.

(۲۱۹/الف)

نامه‌نگاری با ابوبراء مَلَاعِبِ الْأَسِنَّةِ

السَّهْلِيُّ ۳۲۱/۲؛ ب: ۶۳۰.

ابوبراء عامر بن مالك بن جعفر مَلَاعِبِ الْأَسِنَّةِ، اسبی به پیامبر(ص) اهدا کرد و بهوی نوشت: من گرفتار بیماری گشته‌ام - به گمان من گفته است: که به آن دمل گویند - از این‌رو، چیزی برای من بفرست که با آن، خود را درمان کنم. پیامبر(ص) ظرفی انگبین برای او فرستاد و به او دستور داد که خود را با آن، بهبود بخشد. پیامبر خدا هدیه او را بهوی بازگردانید و گفت: مرا از پذیرفتن بخشش کافران، بازداشته‌اند.

۲۲۰

به عامر بن طفیل عامری
(از عامر بن صعصعه از بتر معونه)

به ص ۶۴۸-۶۴۹؛ المغازی، واقدی، ورق ۸۰/ب ص ۳۴۷ از نسخه چاپی؛ تاریخ یعقوبی ۷۵/۲-۷۶؛ المنتظم، ابن جوزی ۷۷/۲؛ إمتاع الأسماع، مقریزی ۱۷۱/۱. مقابله کنید: الجرح والتعديل، ابوحاتم رازی ۲/۱ ش ۱۲۵۷؛ الاستبصار فی نسب الصحابة من الأنصار، موفق‌الدین ابن‌قدمه، ص ۳۶ (آنجا که گفته است: حرام بن ملحان بن خالد... نامه پیامبر خدا(ص) را نزد عامر بن طفیل برد. هنگامی که نامه را بهوی داد؛ بی‌آنکه به نامه بنگرد، بر حرام یورش برد و نیزه‌ای به وی زد و او را از پای درآورد).

ابوبراء عامر بن مالك بن جعفر، مَلَاعِبِ الْأَسِنَّةِ، در مدینه نزد پیامبر خدا(ص) آمد. [پیامبر او را به اسلام فراخواند]. وی به اسلام نگرید، ولی از آن، دوری نیز نگزید و گفت: ای محمد اگر مردانی از یاران خود را به سوی مردم نجد روانه می‌کردی و یاران تو ایشان را به آیین اسلام فرامی‌خواندند، [من امید آن داشتم که به آیین تو درآیند]... سپس پیامبر خدا چهل تن^۲ از یاران خود را که از برگزیدگان مسلمانان بودند، با نامه‌ای روانه ساخت و منبر بن عمرو ساعدی را فرمانده آن گروه نمود... مسلمانان، حرام بن ملحان را همراه مردانی از بنی‌عامر، با نامه پیامبر خدا، نزد عامر^۳ بن طفیل فرستادند. هنگامی که حرام نزد ایشان رسید، نامه پیامبر را نخواندند و عامر بن

طَفیل^۴، بر حرام یورش برد و او را از پای درآورد... چون مسلمانان چنین دیدند، دست به شمشیرهای خود بردند و با آنان به پیکار پرداختند و به جز عمرو بن امیه ضمری تا آخرین نفر، کشته شدند. وی سوی مدینه بازگشت و در میان راه، به دو تن از مردان بنی عامر — که با پیامبر پیمان بسته و در زنهار او بودند — برخورد و آنان را شناخت و به انتقام کشتار یارانش در بئر معونه، آن دو را از پای درآورد.

متن نامه، به دست نیامده است.

۱. عبارتهای درون دو قالب، از ابن هشام ۱۹۳/۳-۹۵، ترجمه شده است. — م.
۲. ابن ثرید، شمار این گروه از مسلمانان را، سی تن یاد می‌کند (الاشتیاق، ص ۲۶). — م.
۳. ابن اسحاق وی را عدوانه (دشمن خدا) می‌نامد (السیرة النبویة ۱۹۴/۳). — م.
۴. عامر بن طفیل، به دستگیری مردان سه تیره از بنی سلیم به نامهای: رعل، دُکوان و عُصیه بر مسلمانان تاخت. پیامبر، همه ایشان را نفرین کرد (ماخذ پیشین). — م.

۲۲۰/الف

نوشته عامر^۱ بن طفیل به رسول خدا

طبری ص ۱۴۴۸ (سال چهارم).

گویند که عامر بن طفیل، به پیامبر خدا(ص) نوشت:

«همانا تو دو مرد را که در پناه و پیمان تو بوده‌اند، کشته‌ای، از این رو خونبهای آن دو را

بفرست.»

۱. وی همان کسی است که به دستگیری کس دیگری به نام اُرَید پسر قیس برادر اُبَید شاعر عرب، توطئه کشتن پیامبر(ص) را فراهم آورده بود، ولی کاری از پیش نبرد و سرانجام، کشتار فجیع بئر معونه را پدید آورد (بنگرید: سیرة ابن هشام ۱۹۳/۳-۹۵؛ یعقوبی ۵۳/۲). — م.

۲۲۱

به سهیل بن عمرو در مکه

التراتبی الاداریه، کتانی ۱۰۱/۱؛ الاصابة ش ۳۸ (ذیل اثیله خزاعی)، نیز با شماره ۸۴، مقابله کنید.

پیامبر خدا(ص) به سهیل بن عمرو نوشت:

اگر نوشته من، شب هنگام به دست تو رسد، شب را به بامداد مرسان، یا اگر هنگام روز به دست تو رسد، روز را به پایان مبر تا مقداری از آب زمزم را برای من بفرستی.

۲۲۲

آزادی نامه پیامبر(ص) برای برده خود ابورافع اسلم

التراتبی الاداریه، کتانی ۲۷۴/۱ (به نقل از ابن بادیس در شرح مختصر ابی فارس، به نقل از عمده، نوشته ابو عبدالله تلمسانی. بر پایه متن عقد آزادی وی، صورت درست نام او، اسلم است. در فرمانی که به خط امیرالمؤمنین المتیصر بالله، فرزند عبدالرحمن الناصر مروانی، صادر شده، نیز به آن تصریح گشته است).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

نوشته‌ای از محمد فرستاده خدا برای غلام خود اسلم: من تورا در راه خدا آزاد می‌سازم، بدانسان که پیوند بردگی تو گسیخته می‌گردد. خداوند تورا آزاد ساخته و نعمت وی بر من و تو آشکار است. از اینرو تو آزاد هستی و بهجز راه اسلام و نگهداری ایمان، راه همگان بر تو بسته است. ابوبکر، عثمان و علی(ع) بر این نوشته گواه گشتند و معاویه بن ابوسفیان، آن را نوشت.

۲۲۳

برای عذاء بن خالد (از قبیله عامر بن عكرمه)

دیب ش ۱۵، بس ج ۲/۱ ص ۲۵ (ش ۲/۳۲).
مقابلہ کنید: الأماکن، حازمی (خطی) ش ۴۰۲؛ عمخ ش ۲۲؛ وفاء الوفاء، سمهودی ۳۵/۲ (ج جدید ص ۱۲۲۷)؛ النهایة، ابن اثیر «زجاج» وی با تاکید می‌گوید: الزج: نام آبی است.
بنگرید: اشپرنگر ۴۰۴/۳ (تعلیقہ سوم).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته آن چیزی است که محمد فرستاده خدا، به عذاء بن خالد و پیروان وی از قبیله عامر بن عكرمه داده است. وی زمینهای میان الوصباغه تا الزج^۲ و لوابه^۳ — یعنی لوابه الخرار^۴ — را به وی داده است.

این (فرمان) را خالد بن سعید، نوشت.

۱. نیز بنگرید: یاقوت ۹۱۹/۲ کلمه «الزج». — م.
۲. الزج: نام آبی است که با لوابه از آن نام می‌برند. پیامبر خدا آن را به عذاء پسر خالد از بنی زبیه بن عامر داد (یاقوت ۹۱۹/۲). — م.
۳. چنان که در پابرج بالا دیدیم، یاقوت این نام را لوابه به ضم «ل» و فتح «ت» به کار برده است (همان مأخذ). — م.
۴. الخرار: جایی است در حجاز. آن را نام دره‌ای از دره‌های مدینه، نام آبی در مدینه و جایی در خیبر نیز گفته‌اند (یاقوت ۴۰۸/۲). — م.

۲۲۴

نیز نوشته فروشی است از سوی پیامبر(ص)

یرمندی ۸/۱۲؛ ابن سعد ۱/۷ ص ۳۶؛ فریدون ۳۴/۱؛ عمخ ش ۷۱؛ الاستیعاب ۳۱۶۳؛ قسطلانی ۲۹۸/۱ (به نقل از ابی داود و دارقطنی)؛ ابن ماجه ۴۷/۱۲، ش ۲۲۵۱؛ زرقانی ۳۶۲/۳؛ المنتقی، ابن جرود، ش ۱۰۲۸؛ کتاب الشروط الکبیر، الطحاوی (ج نیویورک ۱۹۷۲) ص ۵-۶.

مقابلہ کنید: أسدالغابة ۳۸۹/۳ (وی گفته است که ابن منته و ابو عمرو، آن را در کتابهای خود آورده‌اند)؛ سنن دارقطنی ۳۳۱/۲ (کتاب معاملات، با همه تقدیم و تأخیر و حذف، دو روایت دارد)؛ منجم الصحابة، ابن قانع (خطی ورق ۱۳۲/الف).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر^۱

این، آن چیزی است که عذّابین خالد، پسر هُوْذَه، از محمّد فرستاده خدا خریده است. وی برده یا کنیزکی را — (تردید از سوی راوی است) — از پیامبر خدا خرید. این برده به دور از درد و بیماری مرگ آور^۲ و عامل حرمت معامله^۳ بوده است. این دادوستد، همانند دادوستد مسلمانی با مسلمان دیگر انجام پذیرفت.

۱. زمخشری نیز متن نوشته پیامبر(ص) را مانند متن کتاب آورده است و تنها «بسم الله الرحمن الرحيم» را ندارد و «ولا خبیثه» را پیش از «ولا غائله» آورده است (الفائق ۱/۳۵۰). — م.
۲. متن «غائله» بیماری که جانور را می کشد (الفائق، ۱/۳۵۰). — م.
۳. متن «خبیثه»: حرام بودن کالای فروخته شده است (ماخذ پیشین). — م.

الف/۲۲۴

برات^۱ خرید از سوی پیامبر(ص)

البخاری ۱۹/۳۴

مقابله کنید: شرح السیر الکبیر، سرخسی ۶۳/۴؛ المبسوط سرخسی ۱۶۹/۳۰.

از عذّاب بن خالد روایت است که گفت: پیامبر(ص) برای من نوشت: این، چیزی است که محمّد فرستاده خدا، از عذّابین خالد خرید؛ همچون دادوستد مسلمانی با مسلمانی دیگر. دردی^۲ و عیبی و فریبی در کار نبوده است.

۱. متن «صکّ». الصکّ عملٌ یُعْمَلُ لکلّ طمعٍ یُجمَعُ فیهِ اَسامی المستحقّین وعدّتهم و مبلغ مالهم ویوقّع السلطان فی آخره بإطلاق الرزق. لهم (خوارزمی، مفاتیح العلوم ص ۵۶، نیز ۵۷) (صکّ چک) نوشته و براتی است برای هرگونه پرداختنی که نامها و تعداد و مقدار مال بستانکاران را دربر دارد؛ و فرمانروا در پایان آن، دستور می دهد که آن را به ایشان بپردازند. این منظور این واژه را پارسی معرب می داند و به نقل از ابومنصور، اصل آن را «چک» یاد می کند و می گوید: «ومنه الحدیث فی النهی عن شراء الصکاک» (حدیث بازداشتن مردم از خرید و فروش چکها، نیز از همین معنی است) (جوالیقی ص ۲۱۲) (پانوشت مصحح: لسان ۱/۴۵۷). بر این بنیاد می توان گفت که واژه «صکّ» (چک)، پیش از اسلام یا در سالهای نخستین اسلامی، به زبان تازی راه یافته بوده است. نیز بنگرید: فرهنگ فارسی دکتر معین «چک». — م.
۲. ظاهراً مورد معامله، حیوانی بوده که به فقدان درد و بیماری تصریح شده است. — م.

۲۲۵

برای السُّعَيرِ بنِ عَدَاءِ (پسرِ عَدَاءِ یاد شده؟) یا عَدَاءِ بنِ خَالِدِ

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۲ (ش ۵۵).

مقابله کنید: ابن سعد ۱/۷ ص ۳۵؛ اسدالغابه ۳۱۸/۲ (او گفته است: ابن منده و ابونعیم، نیز آن را آورده‌اند). بحن ۳۰/۵؛ یح ش ۵۰۸۹؛ عمخ ش ۳۶-۳۷؛ معجم الصحابه، ابن قانع (خطی، ورق ۱۳۲/الف).

از محمد فرستاده خدا به السُّعَيرِ بنِ عَدَاءِ:

مِن الرُّحَيْحِ رَا فِي اخْتِيَارِ تُو نِهَادِمِ^۱؛ و استفاده از آنجا را در صورتی که مازاد بر نیاز رهگذران^۲ (بنی سیل) باشد، برای تو قرار دادم.

۱. متن «أخفرتك» إخبار: یعنی کسی را خفیر و نگهبان دیگری ساختن (لسان «خفر»). در اینجا معنی عبارت، این است: که الرُّحَيْحِ را به تو سپردم که از آن نگهداری کنی و از فراورده آن، بهره‌مند گردی. — م.
۲. بنگرید: پیمان (۲۱۰/الف) یا نوشت شماره ۱ — م.

۲۲۶

برای رَقَادِ بنِ رَبِيعَةَ (از هَوَازِنِ)

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۴۶ (ش ۸۸).

رَقَادِ بنِ عَمْرُو بنِ رَبِيعَةَ بنِ جَعْنَةَ بنِ كَعْبِ، نزد پیامبر (ص) آمد و پیامبر خدا در فلج^۱، زمینی کشاورزی به وی داد و فرمانی نیز برای وی نوشت و آن فرمان در دست خاندان اوست. متن این نامه، به دست نیامده است.

۱. فلج: به فتح «ف» و «ل»، سرزمینی است وسیع در یمامه، از آن بنی جَعْنَةَ و قُشَيرِ و كَعْبِ بنِ رَبِيعَةَ (یا قوت ۹۰۸/۳). — م.

إقطاعی برای ثوربن عُرْوَة قَشیری (از هوازن)

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۴۶-۴۷ (ش ۸۹)؛ أسدالغابة ۲۵۱/۱؛ الإصابة ش ۹۶۷.
بنگرید: اشپرنگر ۵۱۵/۳.

تی چند از بنی قَشیر که أبوالعُکیر ثوربن عُرْوَة بن عبدالله بن سَلْمَة بن قَشیر نیز در میان ایشان بود، نزد پیامبر خدا (ص) آمدند و ثور به اسلام گروید و به دنبال آن، پیامبر خدا بخشی از سرزمین العقیق به نامهای جَمَام والسَّد را به وی اقطاع^۱ داد و فرمانی برای وی نوشت. متن این نامه، به دست نیامده است.

۱. اقطاع آن است که پادشاه، زمینی را به کسی دهد. اختیار چنین زمینی در دست آن کس خواهد بود. این گونه زمینها را قُطائع گویند و مفرد آن، قُطیعه است. این منظور می گوید: اقطاع به دو صورت تملیک و غیرتملیک انجام می گیرد (مفاتیح العلوم، ۶۰؛ لسان ۲۸۱/۸). م.

به ضحاک بن سفیان، درباره زن اَشْتِیمِ ضیابی

مُتَجَمَّ الصَّحَابَة، ابن قانع (خطی) ورق ۷۶/الف.
مقابله کنید: بط ش ۱/۲۰؛ جَمَعُ الْجَوَامِع، سیوطی (خطی) از طبرانی در مُسْتَدْرَجَاتِ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ؛ عمخ ش ۶۲؛ الرُّسَالَة، شافعی ش ۱۱۷۲ (ناشر در حاشیه کتاب، به کتاب الأُمِّ شافعی ۷۷/۶؛ بحن ۴۵۷/۳) بد ۹۰/۳؛ تِرْمَذِي ۱۸۴/۳، از شرح المبارکفوری؛ ابن ماجه ۷۴/۲؛ المَوْطَأ، مالک ۷۰/۳؛ بح ۵۱/۱؛ ارجاع داده و ابویعلی از طریق مالک و دارقطنی، آن را در الفرائب آورده است.

از ضحاک بن سفیان کارگزاره پیامبر خدا (ص) روایت است که پیامبر خدا به من نوشت (فرمان داد): زن اَشْتِیمِ را از خونبهای شوهر وی، برخوردار ساز.

۲۲۹

اقطاعی برای زبیر بن عوام

ذیلی ش ۲۳؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۳۶).
مقابله کنید: کتاب الخراج، قدامه، ورق ۹۷؛ ابوداود ۳۶/۱۹؛ ابویوسف ص ۳۴ (ابویوسف گفته است: این زمین از زمینهای بنی نضیر بود)؛ بیع ش ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۹۱ (وی روایت کرده است که آن زمین، در خیبر بوده، ولی خود ترجیح داده است که آن قطعه در مدینه بوده است)؛ زبیر اقطاعهای دیگری نیز داشته است که نوشته صریحی بر اقطاع بودن آنها نیست، بنگرید: آغاز این کتاب، مقدمه چاپ سوم.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، آن چیزی است که محمد فرستاده خدا به زبیر داده است: وی همه سوارق: بالا و پایین آن را، مسافت میان مورع القریه تا موقت، تا حین الملحمة را به وی داده است. در آن سرزمین، هیچ کس را بر وی حقی نیست.
و (این فرمان را) علی (ع) نوشت.

۲۳۰

اقطاعی برای جمیل بن رزام عنوی

ذیلی ش ۱۶؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۶ (ش ۳۷)؛ کنز العمال ۲ ش ۴۰۳۱، ج ۵ ش ۵۶۸۷؛ جمع الجوامع، سیوطی در مُسند عمرو بن حزم، به نقل از ابونعیم؛ الاصابة ش ۱۱۶۲؛ بی ۲۹۵/۱ (او گفته است که ابن منده و ابونعیم، آن را در کتابهای خود آورده‌اند).
مقابله کنید: الاصابة ش ۴۹۱؛ لسان العرب «رمد»؛ الأماکین، حازمی (خطی) ش ۳۷۶.
بنگرید: اشیرنگر ۳۹۱/۳ (تعلیق نخست)؛ کایتانی ۹۰/۹.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، آن چیزی است که محمد پیامبر فرستاده خدا (ص) به جمیل بن رزام عنوی، داده است: وی الرمداء را به او داد و هیچ کس را در آن، بر وی حقی نیست. و (این فرمان را) علی نوشت.

۱. در لسان العرب و تاج العروس، به جای الرّمضاء، الرّمذ به فتح «ر» و سکون «م» آمده و در آنها یاد شده است که «الرّمذ» آبی بوده است که آنگاه که جمیل عنری نزد پیامبر آمد، پیامبر خدا(ص) آن را به وی اقطاع کرد (لسان ۱۸۳/۳ «رمذ»؛ تاج العروس ۱۱۹/۷). بنو الرّمضاء دو قبیله از قبایل تازیان بوده‌اند (تاج العروس ۱۱۷/۷). — م.

۲۳۱

اقطاعی برای سعید بن سفیان رعلی

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۴ (ش ۶۳)؛ عمخ ش ۵۴؛ بث ۳۰۹/۲ زیر عنوان سعید بن سفیان الرّعینی.

این، آن چیزی است که پیامبر خدا(ص) به سعید بن سفیان رعلی داده است: وی خرمابنهای السوارقیه و کاخ آن را به او داد و هیچ کس را در آنها بر وی حقی نیست. هر کس در برابر وی به حق خواهی برخیزد، حقی نخواهد داشت؛ و حق سعید بن سفیان، درست و استوار است.

و (این فرمان را) خالد بن سعید نوشت.

۲۳۲

برای خزیمه بن عاصم بن فطن عکلی

عمخ ش ۴۴ (به نقل از ابن قانع).
مقابله کنید: أنساب الأشراف، بلاذری (خطی استانبول) ۷۸۷/۲.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
از محمد فرستاده خدا برای خزیمه بن عاصم:
همانا من تورا با عنوان: مأمور گردآوری زکات مردم قبیله خودت، گسیل داشته‌ام؛ ولی نباید
ایشان در تنگنا یا مورد ستم قرار گیرند.

امان‌نامه‌ای برای نمر^۱ بن تولب عکلی

ابوعبید، ش ۳۰؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۰ (ش ۴۸)؛ ابن خنبل ۷۸-۷۷/۵، ۳۶۳؛ عمخ ش ۲۳، ۴۰؛ قلش ۳۲۹/۱۳-۳۳۰؛ ابن طولون ش ۱/۷، ۲؛ الأغانی ۱۵۸/۱۹؛ کنز العمال ج ۲ ش ۵۸۰۹؛ الزرقانی ۳۳۳/۳؛ الاستیعاب ش ۱۳۷۶؛ الزیلعی ش ۵؛ ابی داود ۲۱/۱۹ حدیث ۹؛ المغازی، ابن اسحاق (ج فاس) ش ۴۵۲؛ المصنف، ابن ابی شیبہ (خطی نورعثمانیه در استانبول) ورق ۹۸/ب؛ معجم الصحابة، ابن قانع (خطی) ورق ۱۸۳/ب؛ المنتقى، ابن جارود، ش ۱۰۹۹؛ المصنف، عبدالرزاق ش ۷۸۷۷.

مقابلہ کنید: ابن حجر، ش ۸۳۱۲؛ ابن سعد، ج ۱/۷ ص ۲۶.
بنگرید: اشپرنگر ۲۳۷/۳ (تعلیقہ نخست)؛ کایتانی ۹۲/۹.

از ابی العلاء بن عبدالله بن الشخیر روایت است که گفت: مادر میربذ^۲ بودیم — (یعنی مرید مدینه منوره، زیرا هنگامی که صحرائشین (یادشده در این نامه) از کنار پیامبر می‌رود، می‌خواهد بداند که پیامبر (ص) برای او و خاندانش چه نوشته است) — که عربی بیابانی با تکه پوستی دباغی شده نزد ما آمد و گفت: کسی در میان شما هست که خواندن بداند؟ با شگفتی دریافتیم که در آن نوشته شده است^۳:

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر خدا برای فرزندان زهیر بن اقیس^۴ از قبیله عکل:

اگر شما گواهی دهید که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده اوست؛ نماز گزارید و زکات دهید و از شرکان کنار می‌گیرید؛ یک پنجم غنیمتها و سهم پیامبر و «صفی»^۵ (سهم گزیده) وی را بپردازید، بی‌گمان با کرمی خدا و پیامبر وی با آرامش خواهید زیست.

۱. نمر پسر تولب عکلی، مردی زبان‌آور و شاعر و بخشنده بود و از زندگانی دراز، برخوردار گشته بود. وی به نمایندگی از سوی مردم قبیله خویش، نزد پیامبر (ص) رفت (الاشقاق، ۱۳۸؛ الفائق ۲۱۲/۲-۲۱۳). م.

۲. میربذ یعنی جایگاه چهارپایان و نیز جایگاه و خرمن خرما. میربذ بصره نیز یکی از شناخته‌ترین جاهای این شهر بود و از دیرباز، بازار شتر در آنجا بود. سپس یکی از بزرگترین محله‌های زندگی مردم بصره گشت که سخنوران در آنجا ایراد خطبه می‌کردند و شاعران نیز اشعار مفاخره‌ای خود را در آنجا می‌خواندند (یاقوت ۴۸۳/۴-۸۴؛ لسان ۱۷۱/۳). م.

۳. ابن خزیمه می‌نویسد: این نامه هم‌اکنون نیز در دست ایشان است (الاشقاق، ۱۸۳). م.

۴. اقیس مُصَنَّفٌ قُشٌّ است. بنی زهیر، تیره‌ای از قبیله عکل هستند (طبقات ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۰). م.

۵. کان للنی (ص) سهم رَجُلٍ، شَهْدًا لَوَقْعَةٍ أَوْ غَابَ عَنْهَا؛ وَالصَّفِيُّ وَهُوَ مَا اصْطَفَاهُ مِنْ عَرْضِ الْمُعْتَمِرِ قَبْلَ الْقِسْمَةِ، مِنْ فَرَسٍ، أَوْ غَلَامٍ، أَوْ سَيْفٍ، أَوْ مَا أَصَبَ؛ وَخُمْسُ الْخُمْسِ (الفائق ۲۱۲/۲-۱۳). یعنی پیامبر خدا (ص) چه در بیکار با دشمن، شرکت می‌جست یا شرکت نمی‌جست، دارای سهم یک مرد از غنایم جنگی بود. نیز، وی دارای حق صفی و یک پنجم از یک پنجم دست‌آورده‌های جنگی بود. صفی: مقداری از دارایی غیر نقدی غنیمتها مانند اسب، غلام، شمشیر یا هر آنچه که وی دوست می‌داشت، بود، که پیش از بخش کردن غنایم، آن را برمی‌گزید. پیامبر خدا (ص) به جای زکات که بر وی حرام گشته بود، اختصاصاً از این سهم حق، بهره‌مند می‌گشت (نیز بنگرید: پیمان ۴۰ پانویس ۴). م.